

مقدمه ۵:

اقسام سحر:

فخر رازی در بیانی طولانی به اقسام سحر اشاره کرده است. مرحوم مجلسی در بحار الانوار همین مطالب را با عنوان «هذه فذلکة مما نقلنا عن الرازی» تلخیص کرده است.

فخر می نویسد:

«اعلم أن السحر علی أقسام. الأول: سحر الكلدانیین و الكسدانیین الذین كانوا فی قديم الدهر و هم قوم یعدون الكواكب و یزعمون أنها هی المدبرة لهذا العالم، و منها تصدر الخیرات و الشرور و السعادة و النحوسة و هم الذین بعث الله تعالى إبراهيم علیه السلام مبطلاً لمقاتلهم و راداً علیهم فی مذهبهم...»

النوع الثانی: من السحر: سحر أصحاب الأوهام و النفس القویة، قالوا: اختلف الناس فی أن الذی یشیر إلیه كل أحد بقوله: «أنا» ما هو؟ فمن الناس من یقول: إنه هو هذه البنية، و منهم من یقول: إنه جسم صار فی هذه البنية، و منهم من یقول: بأنه موجود و لیس بجسم و لا بجسمانی. أما إذا قلنا إن الإنسان هو هذه البنية، فلا شك أن هذه البنية مركبة من الأخلاط الأربعة، فلم لا یجوز أن یتفق فی بعض الأعصار الباردة أن یكون مزاجه مزاجاً من الأمزجة فی ناحية من النواحي یقتضی القدرة علی خلق الجسم و العلم بالأمر الغائبة عنا و المتعدرة، و هكذا الكلام إذا قلنا الإنسان جسم سار فی هذه البنية، أما إذا قلنا: إن الإنسان هو النفس فلم لا یجوز أن یقال: النفوس مختلفة یتفق فی بعض النفوس إن كانت لذاتها قادرة علی هذه الحوادث الغریبة مطلعة علی الأسرار الغائبة، فهذا الاحتمال مما لم تقم دلالة علی فساده.»^۲

توضیح:

۱. قسم اول: سحر کلدانی ها (که در روزگار قدیم می زیسته اند و ستارگان را می پرسیده اند و می پنداشته

اند ایشان فاعل خیر و شر و سعادت و نحوست هستند و حضرت ابراهیم برای رد ایشان مبعوث شده

بود)

۲. [فخر رازی سپس به ادله بطلان سخن ایشان می پردازد]

۱. بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۴.

۲. مفاتیح الغیب، ج ۳، ص ۶۱۹.





۳. قسم دوم: سحر اصحاب و اوهام و صاحبان نفوس قوی.

۴. [فخررازی سپس اشاره می کند که «من» چیست؟ آیا همین بدن است یا چیزی است که در این بدن است و یا یک امر مجرد است؟ و سپس به این سوال اشاره می کند که چرا این «من» نتواند در بیرون از خویش «فاعل کارهایی» باشد.]

فخررازی سپس به مویّداتی اشاره می کند که می تواند شاهد بر این باشد که «نفس می تواند خلق اجسام کند و یا از امور غیبی مطلع شود»:

«ثم الذى يؤكد هذا الاحتمال وجوه. أولها: أن الجذع الذى يتمكن الإنسان من المشى عليه لو كان موضوعاً على الأرض لا يمكنه المشى عليه لو كان كالجسر على هاوية تحته، و ما ذاك إلا أن تخيل السقوط متى قوى أوجبه، و ثانيها:

اجتمعت الأطباء على نهى المرعوف عن النظر إلى الأشياء الحمر، و المصروع عن النظر إلى الأشياء القوية للمعان و الدوران، و ما ذاك إلا أن النفوس خلقت مطيعة للأوهام، و ثالثها: حكى صاحب الشفاء عن «أرسطو» فى طبائع الحيوان: أن الدجاجة إذا تشبهت كثيراً بالدبكة فى الصوت و فى الحراب مع الدبكة نبت على ساقها مثل الشيء الثابت على ساق الديك، ثم قال صاحب الشفاء: و هذا يدل على أن الأحوال الجسمانية تابعة للأحوال النفسانية، و رابعها: أجمعت الأمم على أن الدعاء اللسانى الخالى عن الطلب النفسانى قليل العمل عديم الأثر، فدل ذلك على أن للهمم و النفوس آثاراً و هذا الاتفاق غير مختص بمسألة معينة و حكمة مخصوصة، و خامسها:

أنك لو أنصفت لعلمت أن المبادئ القريبة للأفعال الحيوانية ليست إلا التصورات النفسانية... و سادسها: التجربة و العيان شاهدان بأن هذه التصورات مبادئ قريبة لحدوث الكيفيات فى الأبدان فإن الغضب تشدّد سخونة مزاجه حتى أنه يفيد سخونة قوية...

و سابعها: أن الإصابة بالعين أمر قد اتفق عليه العقلاء و ذلك أيضاً يحقق إمكان ما قلناه.»^۱

توضیح:

۱. موبد اول: وقتی یک درخت خرما روی زمین باشد، انسان می تواند روی آن راه برود ولی همین درخت

۱. مفاتیح الغیب، ج ۳، ص ۶۲۲.

وقتی به صورت پل روی یک آتش زیاد قرار گرفت، انسان نمی تواند روی آن راه برود. چراکه وقتی سقوط را خیال می کند، اگر این تخیل قوی باشد، موجب سقوط می شود.

۲. مویّد دوم: همه پزشکان اجماع دارند که انسان مرعوف [کسی که به خون دماغ مبتلاست] نباید به اشیاء قرمز رنگ نگاه کند و انسان مبتلا به صرع نباید به اشیاء داری درخشش و چرخش زیاد نگاه کند. و این به جهت آن است که نفس در حالیکه تحت اطاعت وهم است، بیاری خلق می کند.

۳. مویّد سوم: بوعلی از ارسطو نقل می کند و می گوید: مرغ اگر از صدای خروس تقلید کند همانند خروس در جنگ برده شود، روی پایش همانند خروس پر در می آورد. پس معلوم می شود احوال جسمانی تابع احوال روحانی است.

۴. مویّد چهارم: همه مسلمانان معتقدند، دعای زبانی بدون طلب نفسانی بی فائده است. پس معلوم می شود که برای همّت ها و نفس ها اثری است و اختصاص به دعا ندارد.

۵. مویّد پنجم: اگر منصف باشی، می فهمی که مبادی به نزدیک در هر کار «تصورات نفسانی» است.

۶. مویّد ششم: تجربه و آنچه خود می یابیم می گوید که تصورات ذهنی باعث حدوث کیفیت در بدن می شود مثلاً غضب باعث تب می شود [سخونت مزاج]

۷. مویّد هفتم: عقلا اجماع دارند که «چشم زخم» اثر دارد.

فخررازی سپس نتیجه می گیرد:

«إذا عرفت هذا فنقول: النفوس التي تفعل هذه الأفعال قد تكون قوية جداً فتستغني في هذه الأفعال عن الاستعانة بالآلات و الأدوات و قد تكون ضعيفة فتحتاج إلى الاستعانة بهذه الآلات. و تحقيقه أن النفس إذا كانت مستعلية على البدن شديدة الانجذاب إلى عالم [السماء] كانت كأنها روح من الأرواح السماوية، فكانت قوية على التأثير في مواد هذا العالم، أما إذا كانت ضعيفة شديدة التعلق بهذه اللذات البدنية فحينئذ لا يكون لها تصرف ألبتة إلا في هذه البدن، فإذا أراد هذا الإنسان صيرورتها بحيث يتعدى تأثير من بدنها إلى بدن آخر اتخذ تمثال ذلك الغير و وضعه عند الحس و اشتغل الحس به فيتبعه الخيال عليه و أقبلت النفس الناطقة عليه فقويت التأثيرات النفسانية و التصرفات الروحانية، و لذلك أجمعت الأمم على أنه لا بد لمزاولة هذه الأعمال من انقطاع المؤلفات

و المشتبهات و تقليل الغذاء و الانقطاع عن مخالطة الخلق. و كلما كانت هذه الأمور أتم كان ذلك التأثير أقوى.»^۱

توضیح:

۱. نفوسی که این کارها را می کنند گاه به اندازه ای قوی هستند که از هیچ وسیله ای کمک نمیگیرند
۲. و گاه باید از وسیله هایی کمک بگیرند.
۳. چراکه وقتی نفس از عالم ماده بالاتر رفت و به عالم آسمانی جذب شد، یکی از آنها می شود و می تواند در عالم ماده اثر کند ولی وقتی به لذات بدن پای بند است، فقط در بدن خود می تواند اثر بگذارد و اگر بخواهد در دیگران اثر بگذارد باید صورت آن فرد دیگر را در پیش حس خود بگذارد تا خیال آن را پی گیری کند و نفس ناطقه به او متوجه شود.
۴. و لذا همه اجماع دارند که برای اینکه کسی به چنین کارهایی عمل کند [مزاو له] باید از مادیات دست بشوید.

وی سپس می نویسد:

«فقد ظهر من هذا أن مزاولة هذه الأعمال لا تتأتى إلا مع التجرد عن الأحوال الجسمانية و ترك مخالطة الخلق و الإقبال بالكلية على عالم الصفاء و الأرواح. و أما الرقي فإن كانت معلومة فالأمر فيها ظاهر لأن الغرض منها أن حس البصر كما شغلناه بالأمور المناسبة لذلك الغرض فحس السمع تشغله أيضاً بالأمور المناسبة لذلك الغرض، فإن الحواس متى تطابقت على التوجه إلى الغرض الواحد كان توجه النفس إليه حينئذ أقوى، و أما إن كانت بألفاظ غير معلومة حصلت للنفس هناك حالة شبيهة بالحيرة و الدهشة، فإن الإنسان إذا اعتقد أن هذه الكلمات إنما تقرأ للاستعانة بشيء من الأمور الروحانية و لا يدري كيفية تلك الاستعانة حصلت للنفس هناك حالة شبيهة بالحيرة و الدهشة، و يحصل للنفس في أثناء ذلك انقطاع عن المحسوسات و إقبال على ذلك الفعل وجد عظيم، فيقوى التأثير النفساني فيحصل الغرض، و هكذا القول في الدخن، قالوا: فقد ثبت أن هذا القدر من القوة النفسانية مشغول بالتأثير، فإن انضم إليه النوع الأول من السحر و هو الاستعانة بالكواكب و

۱. مفاتيح الغيب، ج ۳، ص ۶۲۲.



تأثيراتها عظم التأثير، بل هاهنا نوعان آخران، الأول: أن النفوس التي فارقت الأبدان قد يكون فيها ما هو شديد المشابهة لهذه النفوس في قوتها و في تأثيراتها، فإذا صارت تلك النفوس صافية لم يبعد أن ينجذب إليها ما يشابهها من النفوس المفارقة و يحصل لتلك النفوس نوع ما من التعلق بهذا البدن فتتعاضد النفوس الكثيرة على ذلك الفعل، و إذا كملت القوة و تزايدت قوى التأثير، الثاني: أن هذه النفوس الناطقة إذا صارت صافية عن الكدورات البدنية صارت قابلة للأنوار الفائضة من الأرواح السماوية و النفوس الفلكية، فتقوى هذه النفوس بأنوار تلك الأرواح، فتقوى على أمور غريبة خارقة للعادة فهذا شرح سحر أصحاب الأوهام و الرقى.»^١

توضیح:

۱. معلوم شد که کارهای غریب و عجیب، جز با دوری از احوال جسمانی و ترک آمیزش با مردم، حاصل نمی شود و برای این کار باید آدمی بالکل به عالم ارواح توجه کند.
۲. اما در اینکه «رقیه» چگونه اثر می گذارد [افسونی که می خوانند]
۳. اگر گوینده، مضمون آن را می داند، اثر گذاری چنین است: وقتی چشم را از اشتغال به غیر باز داشت، گوش خود را هم با شنیدن آن مضمونی که می خواند، از غیر باز می دارد و لذا حواس همه در یک مضمون جمع می شوند.
۴. و اگر گوینده، نمی داند که چه می گوید: در این صورت هم نفس با شنیدن آنها دچار حیرت می شود (چراکه انسان وقتی اعتقاد دارد که این کلمات اثر دارد ولی نمی داند چگونه اثر می گذارد، حیرت و دهشت و وجد پیدا می کند)
۵. هم چنین است اثر «دود» [اینکه چیزی را می سوزانند]
۶. گفته شده است قوای نفسانی به همین اندازه، مشغول اثر گذاری می شوند، حال اگر نوع اول سحر هم به آنها ضمیمه شد [کمک از ستارگان]، اثر گذاری بیشتر می شود.

۱. مفاتیح الغیب، ج ۳، ص ۶۲۳.